

وحدت دین و اختلاف شرایع از دیدگاه ابن عربی

دکتر محسن جهانگیری*

چکیده

مقصود از دین در اینجا اصول ادیان و حقایقی است که انبیا از آن خیر داده‌اند؛ از قبیل وجود حق متعال، توحید، صفات و افعال او و همچنین نبوت و امور مربوط به آخرت و روز جزا. مقصود از شریعت، احکام فرعی عملی است که پیامبران از سوی خداوند برای مردم آورده‌اند، و عالمان مسلمان آن را علم فقه نامیده‌اند. ابن عربی مانند سایر علمای اسلام، دین انبیا را یکی می‌داند و میان ادیان الهی فرقی نمی‌بیند و به اصطلاح معتقد به وحدت ادیان است؛ اما شرایع را مختلف می‌بیند و با اینکه احیاناً از اعتبار همه شرایع سخن می‌راند، ولی اعتبار هر شریعتی را مخصوص زمان خود می‌داند، و معتقد به نسخ است و بر این باور است که شرایع پیشین به وسیله شریعت اسلام منسوخ شده‌اند و اکنون یگانه شریعت معتبر، شریعت اسلام است که جامعترین و کاملترین همه آنهاست.

اکنون یگانه شریعت معتبر، شریعت اسلام است که جامعترین و کاملترین همه آنهاست.

واژه‌های کلیدی

شریعت، نسخ، ناسخ، منسوخ، اباحه، تساهل، تسامح، متشرع، حرکات فلکیه، احوال.

وحدت دین و اختلاف شرایع

در این مقام مطالب ذیل مورد بحث قرار می‌گیرد: مفهوم لغوی و اصطلاحی دین، مقصود از وحدت ادیان، مفهوم لغوی و اصطلاحی شریعت، تقید ابن عربی به شریعت، مقصود از اختلاف شرایع، و اکمل بودن شریعت اسلام.

الف) مفهوم لغوی و اصطلاحی دین

دین در کتب لغت و اصطلاحات به معانی مختلف، از جمله عادت، سیره: حساب، قهر، قضا، حکم، طاعت، حال و جزا آمده است. [التهانوی، ۱۸۶۲، ص ۵۰۳] مقصود ما از دین در اینجا اصول ادیان است، یعنی حقایقی که پیامبران از سوی خداوند آورده‌اند؛ از قبیل وجود حق متعال، توحید، صفات، افعال و عظمت و رحمت او، و همچنین نبوت و امور مربوط به آخرت و روز قیامت.

ب) وحدت ادیان

ابن عربی مانند بزرگان دیگر، ادیان را در واقع یکی می‌داند، اگر چه با عبارات و بیانات مختلف ادا شده باشند، زیرا جمیع انبیا از سوی حق تعالی جهت اظهار حقیقت و هدایت ما انسانها آمده‌اند و همچنانکه حق تعالی واحد است، حقیقت هم یکی نیست و اختلاف و تضاد حقایق با هم ناممکن است و ما همه می‌دانیم که انبیا باتفاق کلمه

به وجود خدا، و وحدانیت او شهادت داده‌اند. او را دانا و توانا، بینا و شنوا، دادگر و مهربان و متّصف به همه صفات کمال شناسانده‌اند. آنها از پاداش و مکافات اخروی خیر داده‌اند و انسانها را به صلح و آرامش، محبت و شفقت، و برادری و برابری دعوت فرموده‌اند.

کلام خداوند ناطق است که: «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ». [بقره ۲۸۵] بدین معنا که جمیع انبیا و پیروان راستین آنها در دین حق اتفاق کلمه و اتحاد طریق دارند؛ چنانکه خداوند خطاب به پیامبر فرمود: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ». [آل عمران / ۵۷]

ابن عربی در این مقام گفته است: «و من ذلک دین الانبیاء واحد مائمه امرّ زائده و ان اختلفت الشرائع فثم امر جامع» [ابن عربی، بی تا، ض ۴۴۴] شارح قیصری هم، در شرح عبارت «و ان اختلفت الملل و النحل» نوشته است: «ای اصل طرق الانبیاء واحد و ان اختلفت ادیانهم و شرائعهم» [قیصری، ۱۳۶۳ ش، ص ۵۱]

نکته‌ای جالب و شنیدنی است که ابن عربی که از قایلان به وحدت ادیان است، دین راستین را حبّ و دوستی - ظاهراً اعمّ از حبّ خدا و خلق - می‌داند، که صورت کامل آن در دین اسلام ظهور یافته است. ما در این خصوص شواهد فراوان داریم؛ به عنوان مثال، به ابیات ذیل توجه فرمایید:

فَمَرَعِي لِيغْزِ لَانٍ وَ دِيرٍ لِرَهْبَانٍ	لَقَدْ صَارَ قَلْبِي قَابِلًا كُلِّ صُورَةٍ
وَأَلْوَاخِ تَوْرَةٍ وَ مُصْحَفِ قُرْآنٍ	وَ بَسِيَّتِ لَأَوْثَانٍ وَ كَعْبَةٍ طَائِفٍ
رَكَابِهِ فَالْحُبُّ دِينِي وَ اِيْمَانِي ↓	أَدِينِ بَدِينِ الْحُبِّ آتَى تَوَجَّهْتُ

[ابن عربی، ۱۳۸۱ ق، صص ۴۳-۴۴]

«قلب من پذیرای هر صورتی است، پس چراگاه آهوان، دیر راهبان، خانه‌بتان، کعبه طایفان، الواح تورات و کتاب قرآن است. من به دین عشق می‌گروم و به دنبال روندگان راه

آن هستم هر جا که بروند، پس عشق دین من و ایمان من است!»

مقصود از آهوان محبوبان است. محبوب را در زیبایی چشم، به آهو تشبیه کرده است. راهبان هم، همان آهوان و محبوبانند که قبلش را چراگاه و آسایشگاه و جای اقامت آنها شناسانده است. بتها، حقایق مطلوب انسانهاست که خدای تعالی به واسطه آنها پرستیده می شود. طایفان، ارواح علوی هستند که به دور قلبش طواف می کنند. منظور از تورات علوم موسوی است که در قلبش نقش بسته است. و سرانجام منظورش از قرآن، معارف محمدیه کمالیه است که قبلش را همچون مصحف آنها می شناساند.

ملاحظه شد که او دین و ایمان خود را حبّ و دوستی می خواند و در مقام توضیح می نویسد: «دینی برتر از دین محبت نیست و این دین مخصوص پیروان محمد (ص) و به اصطلاح محمدیین است، که مقام او در میان سایر انبیا، مقام کمال محبت است و او با اینکه از مقامات و عناوین انبیای دیگر، همچون صفی، نجی، و خلیل بهره مند بود، خداوند مقام محبت را بر آنها افزود و او را حبیب یعنی محبّ محبوب اتخاذ فرمود و وارثان او هم بر طریق وی هستند. حاصل اینکه دین حبّ، دین اسلام است و دین اسلام دین حبّ است.»

ابن عربی همواره تأکید می کند که پیامبر بزرگوار اسلام براستی رحمت عالمیان است، به همه انسانها محبت می کرد و برای نفس ناطقه انسان - هر انسانی که باشد - سعادت و شرافت قایل بود. او در این خصوص سخن بسیار می گوید و به شواهد کثیری اشتهاد می کند، که ما به یک مورد بسنده می کنیم و آن موردی است که آن بزرگوار به احترام و اجلال و تعظیم جنازه یک مرد یهودی قیام فرمود و چون از وی سؤال شد، علت آن را شرافت ذاتی نفس انسان ذکر کرد:

در فتوحات آمده است: «الانتری الی النبی صلی الله علیه و سلم قد قام لجنازة یهودی فقیل له: انّھا جنازة یهودی! فقال صلی الله علیه و سلم: الیس فیها نفس ۱۱

بغیر ذاتها فقام اجلالاً لها و تعظیماً لشرفها و مکانتها.» [ابن عربی، بی تا، ص ۲۶۳]

ج) شریعت

شریعت در لغت به معانی مختلف از جمله راه و روش، کیش و آیین، جوی بزرگ، آبشخور و جایی که خلائق از آن آب خورند، آمده است. و اصطلاحاً احکامی است که یکی از پیامبران از سوی خداوند، برای بندگانش آورده است، اعمّ از اینکه متعلق به کیفیت عمل باشد - که احکام فرعیه نام می‌گیرد - و یا متعلق به کیفیت اعتقاد باشد - که احکام اصلیه و اعتقادیه خوانده می‌شود - ولی گاه فقط به احکام فرعیه اطلاق می‌شود. [صفی‌پور، بی‌تا، ص ۶۲۳؛ تهانوی، ۱۸۶۲، ص ۷۵۹] موضوع بحث ما هم در اینجا همین معنای اخیر است. ابن عربی در فتوحات مکیه نوشته است: «الشَّرِيعَةُ السَّنَةُ الظَّاهِرَةُ الَّتِي جَاءَتْ بِهَا الرِّسَالُ عَنْ أَمْرٍ... وَالسَّنَنُ الَّتِي ابْتَدَعَتْ عَلَى طَرِيقِ الْقُرْبَةِ إِلَى...» چنانچه ملاحظه می‌شود او شریعت را بر دو بخش تقسیم کرده است: بخشی که پیامبران از جانب خداوند آورده‌اند و بخشی که مردم به جهت تقرّب به خدا ابتداء کرده‌اند. (۱) موضوع بحث ما در اینجا قسم اول است.

د) تقيّد به شریعت

برخی ابن عربی را ملزم و پایبند به احکام شریعت ندانسته و از اهل تسامح و تساهل و قایل به اباحه پنداشته‌اند، که ظنّی سوء و پنداری نارواست. [جهانگیری، ۱۳۷۵، ص ۵۵۰] به نظر من او صوفی فقیه و از متشرعان و مجتهدان بزرگ عالم اسلام است. دلیل معتبر و سند زنده‌ما، کتاب عظیم فتوحات مکیه اوست، که محتوی اجتهادات و استنباطات فقهی و عملی اوست. او در این کتاب با استناد به کتاب خدا، سنت پیامبر و اجماع، به اجتهاد در مسائل فقهی می‌پردازد و به کُرّات و مرّات، خواننده را از مخالفت و سرپیچی احکام شریعت برحذر می‌دارد و سفارش می‌کند که حرمت شریعت باید حفظ گردد، و اوامر و نواهی اش امتثال شود. وی تأکید می‌کند که: «أَنَّ الشَّرِيعَةَ هِيَ الْمَحْجَةُ الْبَيْضَاءُ، مَحْجَةُ السَّعَادَةِ وَ طَرِيقُ السَّعَادَةِ مَنْ مَشَى عَلَيْهَا نَجَا وَ مَنْ تَرَكَهَا هَلَكَ» [ابن عربی،

بی‌تا، ص ۶۹] وی با قاطعیت می‌گوید که: «و الشریعة ابدأ لأتکون بمعزلی» [ابن عربی، بی‌تا، ص ۹۴]. شریعت هرگز کنار گذاشته نمی‌شود و حتی ریاضات نیز باید مشروع باشد. [جهانگیری، ۱۳۷۵، ص ۵۱۰] همچنین او هشدار می‌دهد که ولی، و لو خاتم الاولیاء خود شارع نیست و میزان شرع در این عالم به دست علمای مرسوم است. [جهانگیری، ۱۳۷۵، ص ۵۵۰]

شاگرد ابن عربی، بدر بن عبدا... حبشی شهادت داده است که: «قال - رضی الله - لایزال الولی و لو بلغ اعلی مقام، ینتهی الیه لا یسقط عنه خطاب الشرع بالاعمال». [جهانگیری، ۱۳۷۵، ص ۵۵۱]

عبدالوهاب شعرانی (متوفای ۹۷۳) که از استادان عرفان و از متوغلان در آثار اوست نوشته است: «وکان رضی الله عنه متقیّد بالکتاب و السنة و یقول کل من رمی میزان الشریعة من یده لحظةً هلك» [شعرانی، ۱۳۷۸، ق، صص ۳-۷]

شنیدنی است که ابن عربی؛ حلاج، آن صوفی بزرگ و سرشناس عالم اسلام را به علت انحراف و عدم رعایت شریعت، مستحق کيفر و مجازات دانسته و تأکید کرده است که اگر ولی از اولیا با داشتن عقل تکلیف، از میزان شرع موضوع خارج شود و این امر نزد حاکم شرع به ثبوت برسد، باید حدود بر وی اقامه گردد و حاکم و قاضی در این کار مأجور است، چنانکه نوشته است: «فالذی یقیم علیه الحد مأجور و هو فی نفسه غیر مأثوم کالحلاج و من جرى مجراه» [ابن عربی، بی‌تا، ص ۳۷۰] در این خصوص عین عبارت یک واقعه را نقل می‌کنم که حکایت از تأسف وی از عدم رعایت شریعت می‌کند:

«ولقد رأیت رسول... صلی الله علیه و سلم فی النوم میتاً فی موضع عایشته بالمسجد الجامع با شیلیة فسألته عن ذالک الموضع فوجدته مغضوباً فکان ذالک موت الشرع فیه حیث لم یتملک بوجه مشروع» [ابن عربی، بی‌تا، ص ۳۰۲]

پیامبر خدا (ص) را در خواب در جایی از مسجد جامع اشبیلیه مرده دیدم، پس از بیداری درباره آنجا پرس و جو کردم، فهمیدم آنجا مغضوب است و این به معنای مرگ

شریعت در آنجاست، یعنی شریعت در آنجا حکمی ندارد و به وجه شرعی تصرف و تملک نشده است!

ه) اختلاف شرایع

ابن عربی مانند سایر عالمان بزرگ مسلمان، قایل به اختلاف شرایع بوده و در کتب و رسالات خود در تبیین و توجیه آن به تفصیل سخن گفته؛ از جمله در فتوحات مکیه چنین آورده است:

اختلاف شرایع معلول اختلاف نسب الهی است، زیرا اگر نسبت الهی برای تحلیل امری همانند نسبت او برای تحریم آن امر می‌بود، تغییر حکم جایز نمی‌شد، در حالی که جایز شده است و همچنین فرموده خداوند: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً (۲) وَ مِنْهَا جَاءَ» [مانده / ۵۲] درست نمی‌آمد، در صورتی که درست آمده و هرامتی را شریعتی و منہاجی معین شده، که نبی و رسول آن امت آورده و بعد منسوخ گشته است. ما به قطع و یقین می‌دانیم که نسبت خدای متعال به شریعت محمد (ص) خلاف نسبت او به شریعت نبی دیگر است و اگر نسبت او از جمیع وجوه واحد می‌بود، شریعت خاصی را ایجاب می‌کرد و در نتیجه شریعت هم از هر وجهی واحد می‌بود.

اختلاف نسبت الهی هم معلول اختلاف احوال است. کسی که در حالت بیماری است، خدا را با اسم مُعافی و یا شافی می‌خواند، کسی که در حال گرسنگی است، یا رازق می‌گوید و کسی که در حال غرق شدن است یا مُغیث به زبان می‌آورد. ملاحظه می‌شود که نسب الهی به علت اختلاف احوال، اختلاف می‌یابد. اختلاف احوال نیز معلول اختلاف احوال است، که سبب اختلاف احوال خلق، اختلاف احوال آن‌هاست، که در فصل بهار، بر خلاف حال آن‌ها در فصل تابستان و حال آن‌ها در فصل تابستان بر خلاف حال آن‌ها در فصل پاییز و حال آن‌ها در فصل پاییز بر خلاف حال آن‌ها در فصل زمستان و حال آن‌ها در فصل زمستان بر خلاف حال آن‌ها در فصل بهار است.

برخی از علما در خصوص فعل و تأثیر زمانها در اجسام طبیعی گفته‌اند که: «تعرضوا لهواء زمان الربیع فانه یفعل فی ابدانکم ما یفعل فی اشجارکم و تحفظوا من هواء زمان الخریف فانه یفعل فی ابدانکم کما یفعل فی اشجارکم» اختلاف ازمان هم معلول اختلاف حرکات است؛ مقصود حرکات فلکیه است، زیرا حدوث و پیدایش شب و روز و تعیین سالها و ماهها و فصلها به واسطه اختلاف حرکات فلکیه است و اختلاف حرکات هم به واسطه اختلاف توجهات است، یعنی توجهات حق تعالی به ایجاد آنها، که او خود فرموده است: «انما قولنا لشیء اذا اردناه» [نحل / ۴۲] زیرا اگر توجه حق به آنها واحد بود، حرکات مختلف نمی‌شدند، در حالی که مختلف هستند. توجهی که ماه را در فلکش به حرکت در آورده؛ غیر از توجهی است که باعث حرکات خورشید و افلاک غیر آن شده است. اگر امر از این قرار نباشد، شتاب یا کندی در همه برابر خواهد بود، پس هر حرکتی را توجه الهی یعنی تعلق خاصی است از مرید بودن او. [ابن عربی، بی‌تا، ص ۲۶۶]

ی) شریعت محمدی جامع و شامل و خاتم و ناسخ جمیع شرایع است

ابن عربی با اعتقاد به اختلاف شرایع، محمد(ص) را اعلم و افضل انبیا و شریعت او را اکمل و اتمّ و متضمّن جمیع شرایع متقدم و ناسخ آنها می‌داند و همواره تأکید می‌کند که برای شرایع گذشته دیگر حکمی نمی‌باشد، مگر آنچه شریعت محمدی تقریر کرده است و تعبد ما به آن شرایع از این حیث است که محمد(ص) بیان فرموده است، نه از این حیث که نبی مخصوص به آن شریعت در زمان خود آورده است، که هر چه به انبیای پیشین داده شده به محمد(ص) اعطا شده است: «اوتی رسول الله صلی الله علیه و سلم جوامع الکلم» [ابن عربی، ۱۲۹۰ ف، ص ۱۴۱]. بنابراین اکنون هیچ شرعی الهی جز شرع محمدی نیست: «اذلانبوة تشریع بعد محمد صلی الله علیه و سلم» [ابن عربی، بی‌تا، صص ۲۲۲-۲۲۴].

خداوند روح محمد را پیش از همه ارواح آفرید و نبوتش را به وی اعلام فرمود و بشارت داد، در حالی که آدم(ع) میان آب و گل بود. او به حکم اسم «الباطن» با جمیع

انبیا و شریعتش با همه شرایع بود، و چون حکم اسم الباطن در حق وی به نهایت رسید و روحش با جسمش ارتباط یافت، حکم زمان به اسم «الظاهر» منتقل شد و محمد جسماً و روحاً ظاهر گشت؛ پس حکم او در جمیع شرایع گذشته در باطن بود، سپس حکمش ظاهر شد و هر شرعی که اسم «الباطن» ابراز داشته بود با اسم الظاهر منسوخ گردید لیکن اختلاف حکم الاسمین. خداوند جمیع علوم اولین و آخرین را به وی عطا فرمود که «فَعَلَّمْتُ عِلْمَ الْاَوَّلِينَ وَالْاٰخِرِينَ» [ابن عربی، بی تا، ص ۱۴۳]. پس با شرع محمد جمیع شرایع به پایان رسید و دیگر شریعتی از سوی خداوند نخواهد آمد: «و ختم بمحمد صلی علیه و سلم جمیع الرسل علیهم السّلام و ختم بشرعه جمیع الشرائع فلارسل بعده یُشرع ولا شریعة بعد شریعة تنزل من عندالله.» [ابن عربی، بی تا، ص ۱۷۵]

پی نوشتها :

۱- اشاره به آیه مبارکه «وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمُ الْاِبْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَزَقُوها حَقَّ رِهَايْتِهَا فَاتَيْنَا الَّذِينَ اٰمَنُوا مِنْهُمْ اٰجْرَهُمْ وَكَثِيْرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُوْنَ» [الحديد / آیه ۲۷]. چنانکه ملاحظه می شود به نظر ابن عربی - بر خلاف جمهور مفسران - خداوند شریعتی را، که مردم ابتداع کرده اند، همچون رهبانیت معتبر دانسته است. [ابن عربی، ۱۳۶۵، ص ۹۸]

۲- شرعه و شریعة به معنای واحد است. منهاج یعنی راه روشن و طریق مستمر.

[طبرسی، ۱۳۷۹ ق، صص ۲۰۲-۲۰۳]

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن عربی، محیی الدین (بی تا): الفتوحات المکیه، دارصادر، بیروت.
- ۲- ابن عربی، محیی الدین (۱۳۸۱ ق): ترجمان الأشواق، بیروت.
- ۳- ابن عربی، محیی الدین (۱۳۶۵ ش): فصوص الحکم، بیروت.
- ۴- التهانوی، محمداعلی بن علی (۱۸۶۲ م): کشاف اصطلاحات الفنون، تصحیح: محمدوجیه و عبدالحق و غلام قادر، کلکته.
- ۵- جهانگیری، محسن (۱۳۷۵ ش): محیی الدین ابن عربی، چاپ چهارم، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۶- شعرانی، عبدالوہاب (۱۳۷۸ ق): البواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الأكابر، مطبعة المیمنیة، مصر.
- ۷- صفی پور، عبدالرحیم عبدالکریم (بی تا): منتهی الإرَب، کتابخانه سنایی، تهران.
- ۸- طبرسی، شیخ ابوعلی الفضل بن الحسن (۱۳۳۹ ش / ۱۳۷۹ ق): مجمع البیان فی تفسیر القرآن، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- ۹- قیصری، داود بن محمود (۱۳۶۳ ش): شرح فصوص الحکم (افست)، انتشارات بیدار.